



سیاست قیمت گذاری و واکنش بازار

✻ عدم واکنش مناسب بازار و دخالت دولت

وجود تعارض بین دیدگاه وزارتخانه‌های کشاورزی در سطح اقتصاد خرد و تاثیرات این بخش در سطح اقتصاد کلان نشان‌دهنده یکی از بزرگترین تناقضات سیستم‌های اقتصادی امروزه است. بخش کشاورزی و مواد غذایی از نظر نیاز به سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی یکسی از «عمومی»-ترین

بخش‌هاست، اما در عین حال از نظر تصمیم‌گیری‌های روزانه در تولید، فروش و مصرف یکی از «خصوصی»-ترین بخش‌هاست. این تناقض از طریق نقش بازارها و تصمیمات بسیار زیادی که در همین بازارها با هم هماهنگ می‌شود، توضیح داده می‌شود. موارد شناخته شده متعددی در مورد عدم واکنش

مناسب بازار وجود دارد، مانند: وقتی که بازارها کالاهای عمومی را به اندازه‌ای که از نظر اجتماعی کافی شمرده می‌شود تامین نمی‌کنند و یا وقتی که بازارها آنقدر کارا عمل نکنند و به کشاورزی ابعادی عمومی بخشند. در چنین صورتی لازم می‌شود که دولت از رقابتی بودن بازارها مطمئن شده، سرمایه‌گذاری‌های عمومی در تحقیقات کشاورزی، جاده‌سازی و امکانات زیربنایی، بازاریابی و بازاریارسانی، آبیاری و تسمیلات ارتباطی را برعهده بگیرد، درجسه‌بندی و استانداردها را برقرار سازد و حتی ثبات قیمتها را تضمین کند. سیاستهای دولت و سرمایه‌گذاری‌های عمومی، تقریباً بیش از هر بخش دیگری کارآیی و پویایی کشاورزی کشور را تعیین می‌کند. اما همزمان، این میلیون‌ها خانوار مستقل هستند که با تصمیمات هرروزه خود عملاً کارایی و پویایی بخش کشاورزی را بوجود می‌آورند.

بین عدم موفقیت گسترده بازار در بخشهای کشاورزی و مواد غذایی کشورهای ثروتمند و فقیر از یک طرف و مطلوبیت و حتی لزوم استفاده از بازارها به‌عنوان ابزاری جهت دستیابی موثر به تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان منفرد و ایجاد یک جریان تکاملی اطلاعات درباره هزینه‌ها و درآمدها در این بخش از طرف دیگر، تمارض مهمی وجود دارد. شومپیتر در سال ۱۹۵۰ پیش‌بینی کرد که اقتصادهای مبتنی بر بازار آزاد در کشورهای دموکراتیک افول خواهند کرد و سوسیالیسم و کنترل‌های سیاسی جایگزین آنها می‌شوند. دلیل این افول این است که بیشتر مردم نمی‌توانند مکانیسم‌های پیچیده‌ای

که منافع سیستم بازار ایجاد می‌کند را درک کنند. این پیچیدگی باعث می‌شود که حمایت‌های سیاسی از حقوق قراردادی مالکیت‌ها که برای عملکرد موثر اقتصاد مبتنی بر بازار، ضروری است، کاهش پیدا کند. در چنین حائتی گروه‌های اقتصادی خاص یا استفاده از مهارت‌های سیاسی‌شان در جهت منافع مالی خود در بازارها مداخله می‌کنند. این عمل به تدریج نقش قیمتها را بعنوان تخصیص‌دهنده منابع تحلیل می‌برد.

دیدگاه شومپیتر درباره ماهیت درحال تغییر نهادهای بنیادی که ترتیبات قراردادی اصلی جوامع را مشخص می‌سازند، تلاش اقتصاددانان و مورخین اقتصادی را در مدل دادن به تغییرات ساختاری و عملکرد اقتصادهای ملی در درازمدت (برحسب قیمتها و درآمدها) زیر سؤال می‌برد. دقیقاً، به دلیل لحاظ نمودن تغییر «قوانین بازی» و ایدئولوژی در حال تغییر دست‌اندرکاران این بازی است که مدل‌های مذکور نمی‌توانند تحولات پیچیده سیستم‌های اقتصادی امروزی را به هنگام واکنش در مقابل شوک‌های خارجی یا تغییرات سیاست داخلی کسب و منعکس نمایند.

تنها سازنده مدل اقتصادی نیست که دوست دارد پیچیدگی سیستم‌های اقتصادی بهم وابسته را از نظر دور دارد، سیاست‌گذاران و عموم مردم نیز به دنبال پاسخهای ساده و قابل فهم برای مسائل پیچیده زندگی اقتصادی امروزه هستند. از زمان بحث و مذاکره در مورد لئو قوانین ممنوعیت ورود غلات به انگلیس تاکنون، اقتصاددانان چنین استدلال نموده‌اند که جوابهای ساده، اغلب

سیاستهای بدی را به بار می‌آورد و آنچه که در کوتاه‌مدت از نظر سیاسی خوب است، ممکن است در درازمدت از لحاظ اقتصادی بد باشد. اظهار نظر شولتز درباره اقتصاددانان بعنوان افرادی که «در مراجع تصمیم‌گیری اقتصاد سیاسی همه چیز را به‌سادگی می‌پذیرند» نشان می‌دهد که این مباحث هنوز هم وجود دارد. هدف آن نیست که استدلال شود که قیمت‌ها باید به‌طور دائم تثبیت شوند، بلکه بیشتر برای آن است که تاثیر تغییرات قیمت بر رفاه اجتماعی و مفهوم سیاسی آن درک شود. از آنجا که اثرات سیاسی تغییر قیمت‌ها تقریباً همیشه سریعتر از اثرات کامل اقتصادی، خود را نشان می‌دهند، تجزیه و تحلیل باید بخصوص به ایجاد درد مسئله توجه کند و مداخلات جنبی امکان‌پذیری را که تغییرات مطلوب اقتصادی را از نظر سیاسی قابل اجرا می‌سازد روشن گرداند.

دولتها از دو شیوه اساسی برای حل تعارض موجود بین عدم‌توانائی بازارها در واکنش مناسب و نیاز به دستیابی به ابزاری کارآ جهت تخصیص منابع برای پیشبرد اهداف سیاستهای مربوط به مواد غذایی استفاده کرده‌اند. یکی از این شیوه‌ها این است که عملکرد اقتصادی بازارها را از آنها گرفته و بجای آن بر تخصیص منابع برنامه‌ریزی شده یا کنترل‌های مستقیم دولتی تکیه می‌کنند. اما، همین اقتصادهای تنظیم شده و درون‌گرا از نرخهای رشد روبه‌کاهش، کمبود گسترده کالاهای مصرفی و نارضایتی آشکار افراد جامعه رنج می‌برند. برخلاف انتظار علت چنین وضعی را باید در پیچیدگی سیستم‌های اقتصادی، زیاد بودن بیش از حد

اطلاعاتی که از طریق قیمت‌ها رد و بدل می‌شوند و تصمیمات متعددی که مستلزم ظرفیت گسترده پردازش اطلاعات - که از کلیه اقتصادهای موفق در یک دنیای کاملاً وابسته انتظار می‌رود - جستجو کرد. بیشتر این تصمیمات به‌سادگی توسط یک موسسه برنامه‌ریزی مرکزی و یا هیئت کنترل‌کننده بطور موثر و کارآ قابل اتخاذ نیست.

از آنجا که کنترل‌های کمی، کارآیی خود را در دنیای بسیار پویای فعلی - که در آن فرصتها و زیان‌ها، تابع جریانهای اطلاعاتی است - بطور روزافزون از دست داده‌اند، دولتها برنامه‌ریزی‌های جدیدی را تجربه می‌کنند. این تجارب شکلهای متفاوتی داشته‌اند: گرایش به صدور محصولات کشاورزی در مجارستان به رهبری تعاونی‌های غیر متمرکز و شرکتی که نسبت به علائم بازار عکس‌العمل نشان می‌دهند؛ تجربه چینی‌ها درباره سیستم مسئولیت تولید و بازارهای روستایی؛ در نظر گرفتن نقش گسترده‌تری برای تجار خصوصی در بازارهای قانونی، بعنوان رقیبی برای بازارهای یابی‌های دولتی در چندین کشور امریکای لاتین و افریقا؛ و کنار کشیدن دولت از فعالیتهایی که نیاز به تماس مستقیم با کشاورزان و مصرف‌کنندگان را ایجاد می‌کند به نفع تمرکز جدید در مورد عمده‌فروشان، واسطه‌ها یا بازارهای صادراتی.

شق دیگر برای حل تعارض مابین عدم توانایی بازار در واکنش مناسب و تخصیص کارآمد منابع، استفاده از مداخلات دولت جهت تقویت کارآیی بازار در چارچوب یک سیاست جامع قیمت‌گذاری مواد غذایی است. برای

بسیاری این مسئله تعجب‌آور است که بخش کشاورزی در کشورهای در حال توسعه يك جزء اساسی از يك سیستم اقتصادی پیچیده است که از طریق علائم بازار و قیمت با آن پیوند دارد. این نگرش که دهقانان از خودکفایی بالایی برخوردار بوده و در خارج از چارچوب اقتصاد پولی قرار دارند و به انگیزه‌های مشخص شده توسط قیمت‌ها بی‌توجه هستند، دوران تاریخی ساده‌تر و قدیمی‌تری را بخاطر می‌آورد که يك قرن پیش در ایالات متحده آمریکا به پایان رسید و در حال حاضر نیز برای بیشتر دهقانان کشورهای در حال توسعه تقریباً سپری شده است. بهتر یا بدتر، در حال حاضر، سیستم‌های کشاورزی و بازاریابی در کشورهای در حال توسعه، بخشی لاینفک و حتی اغلب بخشی مسلط در اقتصادهای مبتنی بر بازار این کشورهاست.

راه حل دوم، سرمایه‌گذاری در

کالاهاى عمومی و تمهیدی برای رفع مسائل فقر و گرسنگی را از طریق مداخلات مورد نظر دربر دارد تا بدون آنکه بطور جدی علائم ایجاد شده در بازار را تحریف سازد، مردم فقیر را دربرگیرد. سرمایه‌گذاری‌ها در يك نظام بازاریابی می‌تواند هزینه‌های فروش را مستقیماً پائین بیاورد و به این ترتیب مشکل تعیین قیمت‌هایی را که برای مصرف‌کنندگان مواد غذایی پائین و برای تولیدکنندگان به اندازه کافی بالا باشند، تخفیف دهد و همچنین می‌تواند کارایی و قابلیت رقابت نظام بازاریابی را از طریق کاهش موانع برای ورود به بازار، افزایش دهد.

تغییرات قیمت مواد غذایی و کالاهاى کشاورزی (اغلب نتیجه سیاست قیمت‌گذاری است) بر ساختار اقتصادی اثر می‌گذارد و این ساختار به نوبه خود، اقتصاد کشاورزی را به طرق غیرمستقیم و پویا تحت تاثیر قرار می‌دهد. مشکل است که تحلیل‌گران سیاست قیمت‌گذاری این تاثیر پویا را در نظر بگیرند. بعنوان مثال، اگر قیمت بالای مواد غذایی موجب تغییرات تکنیکی بشود، تجزیه و تحلیل ایستا جداً ممکن است موجب برآورد های گمراه‌کننده در زمینه تغییرات واقعی رفاه بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و تاثیر نهایی آن بر بودجه دولت شود. با تغییر هزینه فرصت نگهداری زمین برای کشاورزان کوچک نسبت به کشاورزان بزرگ؛ دولت ممکن است کاملاً ناآگاهانه، از طریق سیاست قیمت‌گذاری، موجب تغییر در نحوه زمینداری یا انتخاب تکنولوژی تولید شود. توزیع درآمد می‌تواند نه فقط بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان بلکه همچنین در محدوده نواحی روستایی از طریق تاثیرات غیرمستقیم بر الگوهای استخدام و دستمزدهای روستایی تغییر کند. این تاثیرات بر درآمد، ممکن است پیامدهای درازمدتی برای مسائل تغذیه و بهداشت به بار آورد که در تجزیه و تحلیل استاتیک در نظر گرفته نشده باشد. از آنجا که بعضی از نتایج، اختلاف بین زندگی و سرگرمی را منعکس می‌سازند، محاسبه واقعی آنها مستلزم جدی برای تحلیل‌گران سیاست قیمت‌گذاری محسوب می‌شود.

تاثیرات پویای مداخله در سیاست قیمت‌گذاری مواد غذایی احتمالاً از تاثیرات

ایستای این سیاستها قویتر می‌باشد، اما مسئله اساسی این است که آیا آنها یکدیگر را تقویت یا خنثی می‌نمایند. در این زمینه هنوز چیزهای زیادی باید آموخته شود و مطالعات تطبیقی تاریخ اقتصادی مدرن، به عوض تجزیه و تحلیل‌های اقتصادسنجی بیشتر می‌تواند چنین اطلاعاتی را فراهم سازد. این مطالعات به یک چارچوب اقتصاد سیاسی که به نقش‌قیمتها در فرآیند تغییر ساختار توجه مخصوص نموده و اطلاعات مربوط به واکنش نهادها، چگونگی ایجاد و عکس‌المعمل‌جناح‌های سیاسی طرفدار و نظرات در حال تغییر جامعه را در مورد عدالت و عملکرد اقتصاد در نظر می‌گیرد، نیاز دارد.

✻ تجزیه و تحلیل سیاست قیمت‌گذاری و سیاست‌گذاری

شاید آنچه که بیش از هر چیز از مشاهده تجزیه و تحلیل سیاست قیمت‌گذاری یک کشور و تصمیمات مربوط به سیاست‌گذاری منتج از آن بدست می‌آید، نیاز همیشگی به تصمیم‌گیری است، حتی اگر این تصمیمات مربوط به عدم انجام عملی باشد. بسیاری از کشورها سیاستهای قیمت‌گذاری را که آشکارا موجب رشد اقتصادی درازمدت آنها نیستند، علیرغم تجزیه و تحلیل‌های پیچیده‌ای که روشنگر نتایج آن سیاستهاست حفظ می‌کنند. این امر بعضاً ناشی از مستی و اهمال است. اگر در سیاستهای متداول و جاری اشتباهی شود، مسئولان کمتر مورد سرزنش قرار می‌گیرند تا آنکه در یک سیاست کاملاً جدید خطا کنند. بخش دیگری

از این استدلال ممکن است به هزینه‌های ملموس سیاسی ناشی از عدم هماهنگی بین تجزیه و تحلیل و سیاست‌گذاری ملاحظه باشد. تحلیل‌گران ممکن است مسائلی را حل کنند که مورد توجه سیاست‌گذاران نیست و به همین ترتیب سیاست‌گذاران ممکن است مایل به تفکر درباره زمینه بالقوه تجزیه و تحلیل نباشند یا فقط به محدودیت‌های آن توجه کنند.

این عدم هماهنگی هنگامی که تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران موفق به شناخت سه مسئله کاملاً مختلف در رابطه یا مدل قیمت‌گیری نمی‌شوند بیش از هر زمان دیگری آشکار می‌گردد. اول اینکه، بیشتر اقتصاددانان دریافته‌اند که فروض اساسی که در نظر می‌گیرند، حتی در بهترین شرایط بطور دقیق برقرار نمی‌باشد و در بسیاری از کشورهای در حال توسعه‌ای که اطلاعات در آنها بسیار ناقص، بازارها کاملاً از یکدیگر جدا و دخالت‌های دولت گسترده می‌باشد، از این فروض شدیداً تخلف می‌شود. این امر موجب می‌شود تا تجزیه و تحلیل‌های تکه‌پاره مناسب نباشند، در نتیجه، تجزیه و تحلیل، باید در حد لازم محکم و به اندازه کافی بر اساس درک تجربی از شرایط واقعی استوار باشد تا بتواند از طریق حقایق و تمذیلات مربوطه با اعتراضات نسبت به مدل نظری، مواجه شود.

دوم، آنکه ملاحظات سیاسی توزیع درآمد را نمی‌توان به‌سادگی کنار گذاشت، چه این مسئله منعکس‌کننده منافع گروه‌های قدرتمند کارگران شهری و نظامیان باشد و چه نمایانگر توجه واقعی به بهبود سطح

تغذیه مردم فقیری که زندگی روزمره آنها به دسترسی مواد غذایی ارزان بستگی دارد. تغییرات قیمت کالاهاى مهم کشاورزی بدوژ تردید پیامدهای محسوسى بر رفاه این گروهها برجا خواهد گذاشت و برنامه‌های جبرانی کارا - علی‌رغم ارزشهای تئوریک خود - هرگز در عمل امکان‌پذیر نیستند.

سومین مورد پیچیدگی و نگرانی، از مسائل مربوط به اجرای سیاستهای قیمت‌گذاری ناشی می‌شود. وزارتخانه‌های اجرائی به نحوه عمل اداری در انجام سیاست قیمت‌گذاری و تاثیر تغییرات سیاست روی بخش بازاریابی - که قیمتها در آن مشخص و منتقل می‌شوند - علاقمندند. آنها همچنین میلند که بدانند قیمت بین‌المللی در افق زمانی برنامه سیاست قیمت‌گذاری چه خواهد بود. بازاهای بین‌المللی کالا به‌عدم نبات مشهورند. بعنوان مثال، حداقل قیمت داخلی که قبل از فصل کاشت اعلام شده باشد، ممکن است هزینه فرصت واردات در این زمان را به‌خوبی نشان دهد. اما می‌تواند در زمان برداشت خیلی پائین یا بالا باشد. بدین ترتیب تزلزل قیمت‌های بین‌المللی کالا، يك مقوله جدی در طراحی سیاست قیمت‌گذاری داخلی در کوتاه‌مدت است، درحالی که تغییرات ساختاری درازمدت در سیستم جهانی مواد غذایی بر تصمیمات سرمایه‌گذاری در مورد تحقیقات کشاورزی، زیر بناهای روستایی و اولویت‌های بخشی اثر می‌گذارد.

هدف این مقاله: فراهم کردن زمینه‌ای است برای نشان داد راههایی که در آنها تجزیه و تحلیل سیاست قیمت‌گذاری می‌تواند روشنگر این مسئله باشد که بازارها چگونه در کوتاه یا درازمدت خود را با انواع مداخلات دولت به‌منظور تغییر قیمت‌ها تطبیق می‌دهند. تجزیه و تحلیل سیاست قیمت‌گذاری قهرسی از پیامدهای مطلوب و یا نامطلوب مداخله در قیمت و فرمول‌هایی برای مقدراری کردن آنها ندارد. در عوض، بر تیزاز به انعطاف‌پذیری در طرح سیاست و بر ظرفیت پیش‌بینی و توجه به نتایج تاکید می‌کند.

درحالی‌که مدل بازار آزاد، نمونه‌ای محکم برای تفهیم اثرات اولیه مداخلات دولت بوجود می‌آورد، نتایج آن برای نشان دادن پاسخهای سیاست قیمت‌گذاری به اندازه کافی کامل و یا واقعی نیست. نقطه قوت آن نه در ارائه يك جواب مطلوب، بلکه در شناسایی هزینه‌ها و فایده‌های مداخلات مختلف است. تحقیق در مورد دامنه کامل اثرات مداخله در سیاست قیمت‌گذاری، بدون توجه به وسعت پیچیدگی آن، عقلانی و مهم است. تجزیه و تحلیل سیاست قیمت‌گذاری، همیشه قرآبتدی خواهد بود که دارای جنبه‌های عینی و ذهنی یکسان است. برخورد صرف با این یا آن جنبه مسئله به معنی از دست دادن نقطه قوت مدل‌های اقتصادی تخصیص منابع، به‌منظور روشن ساختن انتخابهای اجتماعی مهم و لزوم انجام این انتخاب توسط جامعه، به عوض تحلیل‌گران، است.

C. Peter Timmer, "Price Policy and the Political Economy of markets," Food Policy, Integrating Supply, Distribution and Consumption, (World Bank Pub. 198) PP. 264 - 276.